



باسمہ تعالیٰ

**کیفیت تبویب مسائل علم اصول****ملاک لفظی یا عقلی محسوب شدن ادلہ**

مورد آخری کہ قرار شد بررسی کنیم مسالہ تبویب بود. سوال این است کہ مبنا در تقسیمات داخلی یک علم چیست؟ در علم اصول گاهی با حجیت ظہور کار می‌کنیم<sup>۱</sup>، اما گاهی با دلیل لفظی کار نمی‌کنیم و با دلیل لبی کار می‌کنیم. مایز بین دلیل لفظی و دلیل لبی چیست؟ چہ طور یک بحث را مربوط بہ دلیل لفظی و از مباحث لفظی می‌دانیم و چہ طور یک بحث را مربوط بہ دلیل عقلی و لبی می‌دانیم؟

در بین اصولیون جایی کہ این بحث اوج می‌گیرد و خود را نشان می‌دهد مسالہ مقدمہ و اجب و یا مسالہ حرمت ضد است. خلاصہ حرف‌های آنها مثلاً در مقدمہ واجب این است کہ آیا بین وجوب مقدمہ با وجوب ذی المقدمہ ملازمہ ای وجود دارد یا نہ؟ یا مثلاً در بحث ضد می‌خواہیم ببینیم آیا بین حرمت ضد خاص یک چیز وجوب آن تلازم وجود دارد یا نہ؟ نہایتا سوال سر یک ملازمہ است. اصولیون قائل اند کہ اگر چنین تلازم‌هایی، ملازمہ بین بالمعنی الاخص باشد، ملازمہ قطعاً از ظہورات لفظی خواهد بود.<sup>۲</sup> در نظر آنها ہر آنچه بین بالمعنی الاخص برای ظہوری شد، خودش ہم از ظواہر می‌شود. در این صورت وجوب مقدمہ واجب و حرمت ضد خاص با این فرض از ظواہر خواهند بود و می‌توان آن‌ها را بہ عنوان صغریات ظواہر قلمداد کرد. یعنی ہمین کہ دلیلی لفظی بر وجوب چیزی دلالت کرد، خودبہ‌خود وجوب مقدمہ آن و حرمت ضد خاص آن ہم از باب ظواہر و دلیل لفظی اثبات خواهد شد. اما اگر کسی در این موارد قائل شد کہ بین بالمعنی الاخص نیست بلکہ بین بالمعنی الاعم و یا

<sup>۱</sup> حال یا حجیت کتاب و سنت یا حجیت مطلق ظہور. البتہ قبلاً بیان شد کہ در اصول بحث سر ظہور کتاب و سنت است نہ مطلق ظہور ولی این بحث اینجا اثری ندارد.

<sup>۲</sup> بین بالمعنی الاخص یعنی برای انتقال بہ لازم، تصور ملزوم کفایت می‌کند. برای انتقال بہ لازم نیازی نیست کہ اول ملزوم تصور شود بعد توجہ بہ لازم شود تا جزم بہ لازم حاصل شود بلکہ صرف تصور ملزوم کفایت می‌کند. اگر توجہ بہ لازم نیاز بود می‌شد بین بالمعنی الاعم. مثل دو ضرب در دو کہ می‌شود چہار. این رابطہ ریاضی بین بالمعنی الاعم است.

اصلاً غیر بین است، در این صورت از ظواهر نخواهند بود؛ بلکه صرفاً حکمی عقلی اینجا وجود دارد و وارد در دلیل عقلی و لیبی می شود.

### ملاک های سه گانه برای تبویب

در نتیجه بنا بر یک قول مقدمه واجب و حرمت ضد خاص از دلالات لفظی و ظهورات خواهد بود و بنا بر یک قول از دلایل عقلی و لیبی خواهد بود. به عبارت دیگر دلالتی که به مرحله ظهور برسد لفظی خواهد بود و دلالتی که به مرحله ظهور نرسد عقلی خواهد بود. حال سوالی که پیش می آید این است که در تبویب این مسائل را باید در چه بابی قرار داد؟ آیا ملاک در تبویب مسلک مختار است؟ اگر ملاک مسلک مختار باشد هر کس باید این مسائل را با توجه به مختاری که در آنها دارد در باب ظواهر یا عقل قرار دهد. اما اگر مسلک مختار، مبنا نباشد، باید دید که مشهور، آن بحث را کجا بحث کرده اند. آخوند در کفایه چنین مشی کرده است. او مسأله «نهی از ضدّ خاص» و مسأله «مقدمه واجب» را ذیل بحث اوامر گنجانده است، با اینکه خودش اصلاً اعتقادی به «بین بالمعنی الأخص» بودن آن ندارد.

محقق اصفهانی در تبویب ملاک خاص خود را دارند.<sup>۲</sup> ایشان در دوره دوم درس خود بر اساس اشکال آخوند به مشهور که همان نقض به صغریات بود اساسی را بنا نهادند. ایشان کلاً صغریات را جدا دانستند و گفتند صغریات ارتباطی با باب الحجه که کبریات هستند، ندارند. در نتیجه ایشان قائل به دو نوع صغری شدند یکی صغرای باب الفاظ و دیگری صغرای باب عقل. و در مقابل هم یک بحث کبروی وجود دارد به نام باب الحجه. نتیجه این نگاه این شد که در مقابل اصول عملی سه بحث اصلی وجود دارد: صغریات لفظی، صغریات عقلی و مسائل باب الحجه. ایشان بر همین اساس مسائل اصول را تبویب نمودند و بر همین اساس ملازمات را در صغریات عقلی قرار دادند نه در باب الفاظ. زیرا اولاً مشهور قائل به دلالت لفظی در این موارد نبوده و نهایتاً اگر هم قائل به تلازم باشند آن را در حد دلالت اشاره می دانند. فلذا چه لزومی دارد که مثلاً به خاطر یک قبیل که قائل به دلالت لفظی در این موارد است آنها در باب الفاظ قرار داده شوند؟

<sup>۲</sup> شاگرد ایشان، آقای مظفر همین مبنای استاد خویش را ملاک تبویب اصول فقه قرار داده اند و در اثر همین کار ایشان، این ابتکار محقق اصفهانی در تبویب جای خود را در حوزه باز کرد.

مرحوم مظفر علاوه بر اینکه همین ملاک استاد خویش را مبنای تبویب قرار داده اند، به استاد خویش کمک دیگری هم کرده اند؛ مطلبی که آقای مظفر اضافه نموده اند این است که ملازمات عقلی مانند مقدمه واجب را که محقق اصفهانی در ذیل دلیل لیبی و عقلی قرار دادند، در هر صورت این موارد از باب ملازمات و عقلی اند. زیرا حتی اگر کسی آنها را دلیل لفظی بداند باز این موارد از ملازمات عقلی هستند و آنچه باعث شده این افراد آنها را دلیل لفظی بدانند این بوده است که در نظر آنها این تلازم به قدری قوی بوده است که آنرا بین بالمعنی الاخص دانسته اند و آن را از دلالات لفظی به حساب آورده اند و یا نزد برخی دیگر در این موارد تلازم به قدری قوی نبوده که آنرا بین بالمعنی الاخص بدانند بلکه آنرا بین بالمعنی الاعم دانسته اند و از باب دلالات لفظی به حساب نیاورده اند؛ به هر حال آنچه مهم است این است که اینها از ملازمات هستند. به همین خاطر این موارد را باید در باب ملازمات آورد. زیرا رعایت کلا القولین اقتضا می کند که این موارد در باب ملازمات عقلی قرار داده شوند. پس در مجموع در این موارد دلالت چه اشاره باشد، چه تنبیه باشد و چه اقتضا باشد، در هر صورت ملازمه وجود دارد. به عبارت دیگر در این موارد لازمی وجود دارد که یا این لازم به تعبیر ایشان مقصود بالاراده الاستعمالیه است، در نتیجه وارد در باب دلالات لفظی می شود و یا مقصود بالاراده الاستعمالیه نیست، که در این صورت از باب دلالات لفظی نخواهد بود<sup>۴</sup> ولی به هر حال لازم است و ذیل ملازمات می تواند قرار بگیرد. و چون جنس ملازمه هم عقلی است می آید در باب دلالات عقلی.

پس تبویب یک ثبوتی دارد و آن این است که در مورد هر دلیل گفته شود این دلیل لفظی است و یا عقلی؟ و یک اثباتی دارد و آن این است که تبویب بر اساس مسلک مختار است یا مسلک مشهور. و با توجه به بیان محقق اصفهانی که شیوه خاصی در تبویب بر اساس مسلک مختار است می توان گفت سه ملاک در تبویب وجود دارد. یک. تبویب بر اساس قول مختار، دو. بر اساس سیر تاریخی و تبویب مشهور. سه. بر اساس قول مختار و دسته بندی صغری و کبری و یا به تعبیر آقای مظفر بنابر جمیع اقوال. البته آنچه آقای مظفر اضافه کردند سازمان حرف محقق اصفهانی را خراب می کند زیرا اگر واقعا دلالت در موردی از این ملازمات به حد دلالت لفظی و ظهور برسد واقعا آنرا باید در بخش الفاظ قرار داد زیرا شرافتی که پیدا می کند و قوت ظهوری که دارد باعث می شود دیگر آنرا از باب ملازمه عقلی ندانست. در واقع حرف محقق اصفهانی سازمانی دارد و نمی توان گفت که جامع آن ملازمه بودن

<sup>۴</sup> به عنوان مثال در «فاسال القریه»، اهل مقصود متکلم است، در نتیجه دلالت بر اهل از نوع دلالات لفظی محسوب می شود ولی در «حمله و فصاله ثلاثون شهرا»، اقل حمل مقصود متکلم نیست، در نتیجه جزء ظهورات لفظی محسوب نمی شود. در عین حال اگر «حولین کاملین» در کنار این دلیل قرار بگیرد، آن اقل حمل که شش ماه است بدست می آید البته دیگر از باب دلالت لفظی نیست زیرا بین بالمعنی الاخص نیست.

این موارد است بلکه قائل به صغری و کبری هستند و این صغرویت برای ایشان موضوعیت دارد. در نتیجه صرف ملازمه بودنی که آقای مظفر بیان می کنند سازمان حرف محقق اصفهانی را خراب می کند که قبلا در بحث مقدمه واجب و مساله ضد بدان ها اشاره شده است.

### جایگاه امر و نهی در تبویب

حال سوال این است که ماده امر و ماده نهی باید در کجا جاگذاری شوند؟ همین سوال در مورد صیغه امر و نهی نیز وجود دارد. نکته اصلی که باعث این سوال می شود همان تحلیلی است که در استفاده وجوب و حرمت از امر و نهی شد. زیرا در آن تحلیل بیان شد که وجوب و حرمت در این موارد حکم عقل اند نه اینکه ظهور کلامی امر و نهی باشد. از یک طرف گفته می شود صیغه امر ظاهره فی الوجوب. اما از طرف دیگر در تحلیل آن گفته می شود ظهور امر در وجوب لفظی نیست. آقای مظفر به تبع استاد خود محقق نائینی در این زمینه می فرمایند: «و الحق عندنا أنه دال علی الوجوب و ظاهر فیه فیما إذا کان مجردا و عاریا عن قرینة علی الاستحباب و ... و الحق أنه لیس قیدا فی الموضوع له و لا فی المستعمل فیه بل منشأ هذا الظهور من جهة حکم العقل بوجوب طاعة الأمر فإن العقل یستقل بلزوم الانبعاث عن بعث المولی و الانزجار عن زجره قضاء لحق المولیة و العبودیة فبمجرد بعث المولی یجد العقل أنه لا بد للعبد من الطاعة و الانبعاث ما لم یرخص فی ترکه و یأذن فی مخالفته. فلیس المدلول للفظ الأمر إلا الطلب من العالی و لكن العقل هو الذی یلزم العبد بالانبعاث و یوجب علیه الطاعة لأمر المولی ما لم یصرح المولی بالترخیص و یأذن بالترک»<sup>۵</sup>

همچنین در ذیل صیغه امر هم چنین می فرمایند: «و الحق أنها ظاهرة فی الوجوب و لكن لا من جهة كونها موضوعة للوجوب و لا من جهة كونها موضوعة لمطلق الطلب و أن الوجوب أظهر أفراده و شأنها فی ظهورها فی الوجوب شأن مادة الأمر علی ما تقدم هناك ... فیکون الظهور هذا لیس من نحو الظهورات اللفظیة و لا الدلالة هذه علی الوجوب من نوع الدلالات الکلامیة إذ صیغة الأمر کما دة الأمر لا تستعمل فی مفهوم الوجوب لا استعمالا حقیقیا و لا مجازیا لأن الوجوب کالندب أمر خارج عن حقیقة مدلولها و لا من کیفیاته و أحواله و تمتاز الصیغة عن مادة کلمة

<sup>۵</sup> أصول الفقه - ط دفتر تبلیغات اسلامی ، ج ۱، ص ۵۹.

الأمر أن الصيغة لا تدل إلا على النسبة الطلبية كما تقدم فهي بطريق أولى لا تصلح للدلالة على الوجوب الذي هو مفهوم اسمي وكذا الندب.<sup>٦</sup>

شهید صدر به بیان مظفر که به تبع نائینی ایراد شده، اشکال دارند. سؤال این است که اگر ظهور ماده و صیغه امر و نهی بر وجوب و حرمت، وجود دارد، اما «ظهور لفظی» و «دلالت کلامی»<sup>٧</sup> نیست، بلکه به خاطر حکم عقل است، پس چرا آن را در مباحث دلیل لفظی قرار داده‌اید و آن را در مباحث دلیل عقلی قرار نمی‌دهید؟ مگر شما ملازمات را ولو برخی لفظی می‌دانستند در باب ملازمات عقلی قرار ندادید؟ پس چرا دلالت امر بر وجوب یا نهی بر حرمت را که دلالت عقلی دانستید و تصریح به لفظی نبودن آن دارید، در باب الفاظ قرار می‌دهید؟

اگر گفته شود که دلالت اشاره را هم در باب الفاظ می‌آورند، اما آن را «ظهور لفظی» نمی‌دانند، بلکه عقلی می‌دانند. مانحن‌فیه نیز چنین است! می‌گوییم آری آن را در ذیل مباحث الفاظ می‌آورند، اما آنها همان‌جا صریحاً بیان می‌کنند که دلالت آن، دلالت لفظی نیست، زیرا در اشاره قصد استعمالی وجود ندارد و دلالت لفظی هم تابع قصد است پس اشاره اصلاً دلالت لفظی نیست. بلکه صرفاً مربوط به عقل است. اما در مانحن‌فیه این کار را نکرده‌اند؛ یعنی در اینجا چنین تصریحی ندارند.

در ادامه باید ببینیم اولاً تکلیف بحث خودمان که ماده نهی بود چه می‌شود؟ ثانیاً باید مشخص شود که ملاک صحیح در تبویب چیست؟ باید دید آیا با استفاده از «جامع در مرکب اعتباری» می‌توان این مشکل را هم حل کرد؟ یا اینکه این سیستم تبویب در فضای جنس گزاره و نقض آخوند است؟ زیرا محقق اصفهانی بحث ثبوتی آخوند که فرمودند محمولات در صغریات عرض ذاتی چیست؟ را مبنای تغییر شیوه‌شان در تبویب قرار دادند.

مقرر: علی اکبر اژه ای

<sup>٦</sup> أصول الفقه - ط دفتر تبلیغات اسلامی، ج ١، ص ٦٣.

<sup>٧</sup> دلالت کلامی، شامل تمامی دلالات سیاقیه می‌شود.